



قراءت

سوره مُدَّتِر؛ آیات ۳۲ تا آخر سوره

كَلَّا وَالْقَمَرَ ﴿٣٢﴾ وَاللَّيْلِ إِذَا أَدْبَرَ ﴿٣٣﴾ وَالصُّبْحِ إِذَا
أَسْفَرَ ﴿٣٤﴾ إِنَّهَا لِأَحَدَى الْكَبِيرِ ﴿٣٥﴾ نَذِيرًا لِلْبَشَرِ
﴿٣٦﴾ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ ﴿٣٧﴾ كُلُّ
نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهينَةٌ ﴿٣٨﴾ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ
﴿٣٩﴾ فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿٤٠﴾ عَنِ الْمُجْرِمِينَ ﴿٤١﴾
مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ ﴿٤٢﴾ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ
﴿٤٣﴾ وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمِسْكِينَ ﴿٤٤﴾ وَكُنَّا نَحْوُ مَعَ
الْخَائِضِينَ ﴿٤٥﴾ وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ ﴿٤٦﴾ حَتَّى
آتَانَا الْيَقِينُ ﴿٤٧﴾ فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ ﴿٤٨﴾ فَمَا لَهُمْ
عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ ﴿٤٩﴾ كَانَتْهُمْ حُمْرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ
﴿٥٠﴾ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ ﴿٥١﴾ بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ
مِنْهُمْ أَنْ يُؤْتَى صُحُفًا مُنشَرَّةً ﴿٥٢﴾ كَلَّا بَلْ
لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ ﴿٥٣﴾ كَلَّا إِنَّهُ تَذْكِرَةٌ ﴿٥٤﴾
فَنْ شَاءَ ذَكَرَهُ ﴿٥٥﴾ وَ مَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ
يَشَاءَ اللَّهُ ۗ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَىٰ وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ ﴿٥٦﴾

چنین نیست [که کافران می‌پندارند]. سوگند به ماه، ^{۳۲}
 و به شب، هنگامی که [دامن برچیند و] پشت کند، ^{۳۳}
 و سوگند به بامداد چون آشکار شود، ^{۳۴}
 که [آیات قرآن] از پدیده‌های بزرگ است. ^{۳۵}
 بشر را هشدار دهنده است. ^{۳۶}
 برای هر کس از شما که بخواهد سبقت گیرد (و راه اطاعت پوید) یا عقب بماند (و راه
 کفر در پیش گیرد). ^{۳۷}
 هر کسی در گروه دستاورد [اعمال] خویش است، ^{۳۸}
 به جز یاران دست راست [که نامه اعمالشان را به نشانه ایمان و تقوایشان به دست
 راستشان می‌دهند]؛ ^{۳۹}
 آنها در باغ‌های بهشتند [و] می‌پرند، ^{۴۰}
 از مجرمان: ^{۴۱}
 «چه چیز شما را در آتش [سَقَر] درآورد؟» ^{۴۲}
 گویند: «از نماز گزاران نبودیم، ^{۴۳}
 و بینوایان را غذا نمی‌دادیم، ^{۴۴}
 و پیوسته با اهل باطل هم‌نشین و هم‌صدا بودیم، ^{۴۵}
 و ما روز جزا را تکذیب می‌کردیم ^{۴۶}
 تا مرگ ما فرا رسید.» ^{۴۷}
 از این رو شفاعت شفاعتگران به حال آنها سودی نمی‌بخشد. ^{۴۸}
 [با این وصف] پس چرا [مشرکان] از تذکر قرآن رو گردانند؟ ^{۴۹}
 [چنان روی بر تافته‌اند] گویی گورخران گریزانی هستند. ^{۵۰}
 که از شیری گریخته‌اند. ^{۵۱}
 بلکه هر یک از ایشان انتظار دارد نامه‌هایی جداگانه [از سوی خدا] برای او فرستاده شود. ^{۵۲}
 چنین نیست [دلیل رویگردانی آنان این نیست که کتاب آسمانی بر آنها نازل نمی‌شود؛ این
 دستاویزی بیش نیست]، بلکه آنها از آخرت نمی‌ترسند. ^{۵۳}
 چنین نیست [هرگز کتاب آسمانی بر آنها نازل نمی‌شود]؛ در حقیقت این [سخن] تذکر [و]
 برای موعظه و پندگیری، کافی است. ^{۵۴}
 پس هر که خواست، از آن پند گیرد. ^{۵۵}
 و تا خدا نخواهد [از آن] پند نمی‌گیرند. او اهل تقوی [سزاوار آنکه از او پروا کنند] و اهل
 آمرزش و مغفرت [سزاوار آنکه تقوای پیشگان را بیمارزد] است. ^{۵۶}



درس پنجم

قدرت پرواز



در درس‌های پیشین دانستیم که تنها خالق، مالک، ولی، رب و مدبّر جهان خداست و هیچ یک از مخلوقات در اداره جهان با او شریک نیستند. همه موجودات، تحت اراده و تدبیر خداوند قرار دارند و به اذن او عمل می‌کنند.

در این درس، به بررسی و پاسخ این سؤال‌ها خواهیم پرداخت که :

۱- با توجه به اینکه همه رخدادهای جهان، تحت قوانین و تدبیر خداوند است، نقش اختیار انسان در این نظام جهانی چیست؟ آیا این قوانین مانع اختیار انسان است یا بستری مناسب برای شکوفایی آن؟

۲- در این نظام که با علم و اراده الهی اداره می‌شود، جایگاه اراده انسان کجاست؟ آیا اراده الهی مانع اراده انسان است؟

اختیار، حقیقتی وجدانی^۱ و مشهود

میان حرکات قلب یک فرد برای گردش خون و حرکات پای وی به هنگام قدم زدن، تفاوت اساسی وجود دارد، همچنان که تفاوت است میان حرکات دستی که بر اثر بیماری لرزش دارد با حرکت دستی که خود شخص برای غذا خوردن بالا و پایین می‌آورد. ضربان قلب و حرکت دستی که لرزش دارد اختیاری نیست؛ ولی حرکات پا برای رفتن به سوی یک مقصد و حرکات دست در هنگام غذا خوردن اختیاری و تابع اراده انسان است.

اختیار که به معنای توانایی بر انجام یک کار و یا ترک آن است، یک حقیقت وجدانی است و هر انسانی آن را در خود می‌یابد و می‌بیند که شبانه‌روز در حال تصمیم‌گرفتن برای انجام یک کار یا ترک آن است. حتی کسی که اختیار را در سخن یا بحث انکار می‌کند، در عمل از آن بهره می‌برد و آن را اثبات می‌کند. مولوی این حقیقت را در قالب یک مثال این‌گونه یادآوری می‌کند:

| | |
|-------------------------------|---|
| آن یکی می‌رفت بالای درخت | می‌فشانند آن میوه را دزدانه سخت |
| صاحب باغ آمد و گفت ای دَنی | از خدا شرم، بگو چه می‌کنی؟ |
| گفت: از باغ خدا بنده خدا | می‌خورد خرما که حق کردش عطا |
| پس بیستش سخت آن دم بر درخت | می‌زدش بر پشت و پهلو چوب‌سخت |
| گفت: آخر از خدا شرمی بدار | می‌کُشی این بی‌گنه را زار زار |
| گفت: کز چوب خدا این بنده‌اش | می‌زند بر پشت دیگر بنده‌اش |
| چوب حق و پشت و پهلو، آن او | من غلام و آلت فرمان او |
| گفت: توبه کردم از جبر ای عیار | اختیار است، اختیار است، اختیار ^۲ |

البته باید توجه داشته باشیم که بسیاری از امور اختیاری نیست و ما در وقوع آنها نقشی نداریم. به‌عنوان مثال، هیچ‌یک از ما در عملکرد دستگاه‌های مختلف بدن خود، مانند دستگاه گوارش و یا گردش خون و همچنین در قوانین حاکم بر طبیعت مانند قانون جاذبه زمین، توالی فصل‌ها و... نقشی نداریم و این امور خارج از اختیار ما و به‌صورت طبیعی انجام می‌شود. در عین حال، باید توجه داشت که همین اختیار محدودی که داریم، مبنای تصمیم‌گیری‌های ما و تعیین‌کننده سرنوشت ماست.

۱- حقایق وجدانی، اموری هستند که به قدری آشکار و بدیهی می‌باشند که هرکس بدون نیاز به هیچ دلیل واسطه‌ای در درون خود به آنها علم دارد.

۲- مثنوی معنوی، مولوی، دفتر پنجم، با اندکی تلخیص.

با وجود روشن بودنِ اختیار و بی‌نیازی آن از استدلال، همه ما شواهدی بر وجود آن را در خود می‌یابیم که عبارت‌اند از:

۱- تفکر و تصمیم: هرکدام از ما همواره تصمیم‌هایی می‌گیریم و برای این تصمیم‌ها ابتدا اندیشه می‌کنیم و جوانب آن را می‌سنجیم و سپس دست به عمل می‌زنیم. گاهی نیز دچار تردید می‌شویم که از میان چندین راه و چندین کار، کدام یک را انتخاب کنیم. دست آخر، پس از بررسی‌های لازم، یکی را برگزیده و عمل می‌کنیم.

این که فردا این کنم یا آن کنم خود دلیل اختیار است ای صنم!

۲- احساس رضایت یا پشیمانی: هرگاه در کاری موفق شویم، احساس رضایت و خرسندی وجودمان را فرا می‌گیرد. این احساس رضایت نشانه آن است که آن کار را از خود و نتیجه اراده و تصمیم عاقلانه خود می‌دانیم. گاه نیز در کاری مرتکب اشتباه می‌شویم و به خود یا دیگری زیان می‌رسانیم. در این هنگام احساس پشیمانی می‌کنیم و با خود می‌گوییم ای کاش آن کار را انجام نمی‌دادم. این احساس پشیمانی نشانگر آن است که من توان ترک آن کار را داشته‌ام.

گر نبودی اختیار این شرم چیست این دریغ و خجلت و آزر چیست؟

وان پشیمانی که خوردی زان بدی ز اختیار خویش گشتی مهتدی^۲

۳- مسئولیت‌پذیری: هرکدام از ما خودمان را مسئول کارهای خود می‌دانیم. به همین جهت آثار و عواقب عمل خود را می‌پذیریم و اگر به کسی زیان رسانده‌ایم، آن را جبران می‌کنیم. عهدها و پیمان‌ها نیز بر همین اساس استوارند. بنابراین، اگر کسی پیمان‌شکنی کند و مسئولیتش را انجام ندهد خود را مستحق مجازات می‌داند.

هیچ گویی سنگ را فردا بیا ورنیایی من دهم بد را سزا؟

هیچ عاقل مر کلوخی را زند؟ هیچ با سنگی عتابی کس کند؟^۳

خدای متعال، متناسب با همین قوه اختیار، بشر را راهنمایی کرده و او را مختار گذاشته است که از

۱- مثنوی معنوی، مولوی، دفتر پنجم.

۲- همان.

۳- همان.

راهنمایی خداوند استفاده کند و سپاسگزار باشد، یا ناسپاسی کند و از هدایت و لطف الهی بهره نبرد و مسیر شقاوت را بیماید :

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا^۱

تدبّر در قرآن (۱)

پس از ترجمه آیات زیر در آن تأمل کنید و توضیح دهید هر یک از این آیات کدام یک از شواهد و نشانه‌های وجود اختیار در انسان را بیان می‌کند؟

قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ^۲ مِنْ رَبِّكُمْ

فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ

وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا...^۳

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَكُمْ

وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ^۴

قانونمندی جهان، زمینه‌ساز شکوفایی اختیار

خداوند، قدرت اختیار و اراده را به ما عطا کرده و از ما خواسته است با استفاده از آن، برای زندگی خود برنامه‌ریزی کنیم و در مسیر رشد و کمال تا آنجا پیش برویم که جز خداوند کسی به عظمت آن آگاه نیست. ممکن است در اینجا این سؤال به ذهن برسد که ما در جهانی زندگی می‌کنیم که خداوند امور آن را تدبیر می‌کند و قوانین مشخصی را بر آن حاکم کرده و جهان هستی مطابق با آن قوانین عمل می‌کند و به پیش می‌رود؛ به عبارت دیگر، ما در جهانی زندگی می‌کنیم که قدر و قضای الهی بر آن حاکم است (قانونمند است)؛ پس در این صورت، آیا قدر و قضای الهی مانع اختیار ما نیست؟ قبل از پاسخ به این سؤال لازم است این دو اصطلاح قرآنی، یعنی «قدر» و «قضا» را بیشتر بشناسیم و در معنا و مفهوم آنها عمیق‌تر تأمل کنیم.

۱- سوره انسان، آیه ۳.

۲- بصائر: دلایل روشن.

۳- سوره انعام، آیه ۱۰۴.

۴- سوره آل عمران، آیه ۱۸۲.

قدر و قضای الهی: «قَدَر» و «قَدَر» به معنای «اندازه» است و «تقدیر» به معنای «اندازه گرفتن». «قضا» نیز به معنای «به انجام رساندن»، «پایان دادن»، «حکم کردن» و «حتمت بخشیدن» است. مخلوقات جهان، از آن جهت که خدای متعال با علم خود، اندازه، حدود، ویژگی، موقعیت مکانی و زمانی آنها را تعیین می‌کند، به تقدیر الهی وابسته هستند و از آن جهت که با فرمان و حکم و اراده الهی ایجاد می‌شوند، به قضای الهی وابسته‌اند؛ پس اینکه می‌گوییم قدر و قضای الهی بر جهان حاکم است، به این معناست که نقشه جهان با همه موجودات و ریزه‌کاری‌ها و ویژگی‌ها و قانون‌هایش از آن خدا و از علم خداست (قدر) و اجرا و پیاده کردن آن نیز به اراده خداست (قضا). به همین دلیل، نه در نقشه جهان نقصی هست و نه در اجرا و پیاده کردن آن.

حال با توجه به معنای قدر و قضا، اگر وضع جهان غیر از این بود، یعنی تحت نظام قدر و قضای الهی قرار نداشت (قانونمند نبود)، آیا می‌توانستیم با همین اطمینان خاطری که اکنون داریم، با اختیار خود دست به انتخاب زده و در این جهان کار و فعالیت کنیم؟ از این رو، فقط با زندگی در یک جهان قانونمند است که امکان بهره‌مندی از اختیار و انتخاب وجود دارد، زیرا اگر وقایع جهان قانونمند نبود و همه چیز اتفاقی رخ می‌داد، انسان نمی‌دانست باید دست به چه انتخابی بزند. آبی که برای رفع تشنگی می‌نوشیم، به سبب اعتماد به همین تقدیر و قضاست؛ یعنی می‌دانیم که خداوند آب را با این ویژگی‌ها آفریده که سبب رفع تشنگی می‌شود. اما اگر کسی این تقدیرها را نبیند و نظم فعلی جهان را یک اتفاق از میان میلیاردها اتفاق ممکن دیگر بداند، اگر واقعاً بخواهد همین نگاه را مبنای عمل خود در زندگی قرار دهد، چه خواهد کرد؟ آیا امکان استفاده از اختیار را در چنین جهانی خواهد داشت؟

تفکر

درباره سؤال‌های بالا بیندیشید و نظر خود را درباره هر یک از آنها ارائه دهید.

۱- دبیر محترم، تفکیک قضا و قدر از یکدیگر، تنها یک تفکیک ذهنی و برای درک مفهوم آنهاست و در عالم واقع، قضا و قدر قابل تفکیک نیستند، زیرا تا خداوند ویژگی‌های مخلوقی را تقدیر می‌کند، آن مخلوق تحقق هم می‌یابد: *إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ* (سوره بقره، آیه ۸۲). به تعبیر دیگر میان تقدیر یک شیء از سوی خداوند (قدر الهی) و تحقق آن (قضای الهی) فاصله‌ای نیست. پس هر مخلوقی هم دربردارنده مفهوم قضا و هم قدر است. یعنی از آن جهت که دارای ویژگی‌هایی است، مشمول تقدیر الهی و از آن جهت که تحقق یافته، مشمول قضای الهی شده است. از این رو، طراحی سؤالاتی که از دانش آموز می‌خواهد مشخص کند که یک شیء شامل قضای الهی شده یا تقدیر الهی، از اساس غلط است.

اصلاح یک پندار

برخی که می‌پندارند قدر و قضای الهی با اختیار انسان ناسازگار است، تصور می‌کنند تقدیر، چیزی غیر از قانونمندی جهان و نظم در آن است که وقتی به حادثه‌ای تعلق گرفت، هر قانونی را لغو و هر نظمی را برهم می‌زند؛ در حالی که دیدیم معنای قدر و قضای الهی این است که هر چیزی مهندسی و قاعده‌خاص خود را دارد و تمام جهان بر اساس قواعدی بنا شده است و این قواعد، توسط انسان قابل یافتن و بهره‌گیری است. پس بدون قدر و قضای الهی هیچ نظمی برقرار نمی‌شود و هیچ زمینه‌ای برای کار اختیاری پدید نمی‌آید. روزی امیرمؤمنان علی علیه السلام با جمعی از یاران خود در سایه دیواری نشست بود. آن حضرت متوجه کجی و سستی دیوار شد و برای اینکه مبدا دیوار روی او و یاران خراب شود، از آنجا برخاست و زیر سایه دیوار دیگری نشست. یکی از یاران به آن حضرت گفت:

– یا امیرالمؤمنین آیا از قضای الهی می‌گریزی؟

امام فرمود: «از قضای الهی به قدر الهی پناه می‌برم.»^۱

یعنی از نوعی قضا و قدر الهی، به نوع دیگری از قضا و قدر الهی پناه می‌برم. برداشت نابجای آن شخص چنین بود که ما هیچ اختیاری در تعیین سرنوشت خود نداریم و اگر قرار باشد دیوار بر سرمان خراب شود حتماً این اتفاق خواهد افتاد و ما نمی‌توانیم تغییری در آن ایجاد کنیم؛ بنابراین، حرکت و تغییر مکان و تصمیم‌گیری بر اساس دستور عقل بی‌فایده است. اما امیرالمؤمنین علیه السلام با رفتار و سپس گفتار خود، نگرش صحیح خود از قدر و قضای الهی را نشان داد و به آن شخص و دیگران آموخت که اعتقاد به قدر و قضا، نه تنها مانع تحرک و عمل انسان نیست، بلکه عامل و زمینه‌ساز آن است. در واقع، فرو ریختن دیوار سست و کج یک قضای الهی است، اما این قضا متناسب با ویژگی و تقدیر خاص آن دیوار، یعنی سستی و کجی آن است. اما اگر دیوار، ویژگی دیگری داشته باشد، مثلاً محکم باشد، قضای دیگری را به دنبال خواهد آورد و انسانی که این دو تقدیر و این دو قضا را بشناسد تصمیم می‌گیرد و دست به انتخاب مناسب‌تر می‌زند. بنابراین، جهان آفرینش مجموعه‌ای از قدرها و قضاها الهی است و این انسان است که باید با تشخیص درست، بهترین‌ها را انتخاب کند.

اختیار انسان، یک تقدیر الهی

وقتی از تقدیر جهان به وسیله خداوند سخن می‌گوییم، منظورمان فقط تعیین طول، عرض، حجم، مکان و زمان یک موجود نیست. اینها ساده‌ترین و آشکارترین تقدیرها هستند. تقدیر الهی شامل همه ویژگی‌ها، کیفیت‌ها، کمیت‌ها و کلیه روابط میان موجودات می‌شود. اینکه آب در چه درجه‌ای

۱- توحید، شیخ صدوق، ص ۳۲۷.

به جوش آید، تعداد الکترون‌های هر عنصر چه تعداد باشد، ماه در کدام مدار دور زمین گردش کند، بدن انسان از چه اعضای تشکیل شود، هر عضوی کدام کار را انجام دهد، همه و همه از تقدیرات الهی است. یکی از تقدیرات الهی برای انسان این است که او دارای اختیار باشد؛ یعنی همان‌طور که مثلاً به آب، ویژگی مایع بودن را داده است، به انسان نیز ویژگی مختار بودن را عطا کرده است. به تعبیر دیگر، خداوند این‌گونه تقدیر کرده که انسان کارهایش را «با اختیار انجام دهد» و کسی نمی‌تواند از اختیار که ویژگی ذاتی اوست، فرار کند؛ حتی اگر بخواهد آن را انکار کند و از آن فرار کند، باز هم این کار اختیاری بوده، چون همین کار را با خواست و اراده خود انجام داده است.

رابطه اختیار انسان با اراده خداوند

در اینجا ما با یک مسئله دیگر روبه‌رو می‌شویم. آن مسئله این است که: چگونه می‌توان هم به قضا و اراده الهی اعتقاد داشت و گفت همه کارها با اراده خداوند انجام می‌شود و هم انسان را موجودی مختار دانست که کارهایش را با اراده خودش انجام می‌دهد؟ برای پاسخ به این پرسش لازم است ابتدا با علت‌هایی که در پیدایش یک پدیده دخالت دارند، بیشتر آشنا شویم. این علت، بر دو دسته‌اند:

۱- **علل عرضی**: در پیدایش هر پدیده ممکن است چند عامل به صورت مجموعه و با همکاری یکدیگر مشارکت کنند؛ مثلاً برای رویش یک گل، مجموعه‌ای از باغبان، خاک، آب، نور و حرارت دست به دست هم می‌دهند و با مشارکت یکدیگر گل را پدید می‌آورند؛ یا مثلاً وقتی دو نفر دسته‌های یک گلدان بزرگ را می‌گیرند و جابه‌جا می‌کنند، هر کدام از این دو نفر نیروی خاصی را وارد می‌کند که باعث جابه‌جایی گلدان می‌شود. در هر دو مثال، هریک از این عوامل و عناصر اثر خاصی را، مستقل از دیگری، اعمال می‌کند تا گل بروید یا گلدان جابه‌جا شود. این‌گونه علل را «علل عرضی» می‌گویند. در علل عرضی، هر عامل به‌طور مستقیم نقش خاصی را برعهده دارد که با نقش دیگری متفاوت است.



۲- **علل طولی**: گاهی تأثیر چند عامل در پیدایش یک پدیده این‌گونه است که یک عامل در عامل دوم اثر می‌گذارد و عامل دوم در عامل سوم تأثیر می‌کند تا اثر عامل اول را به معلول منتقل کند. برای مثال، به هنگام نوشتن، چند عامل در طول هم در انجام این کار دخالت دارند:

– نفس یا روح که اراده نوشتن می‌کند؛

– ساختار عصبی بدن که با اراده نفس، موجب حرکت دستمان می‌شود؛

– دست که قلم را به حرکت درمی آورد؛

– قلم که با حرکت خود در صفحه، جملات را می نگارد.

کل کار نوشتن را به هر یک از این عوامل می توان نسبت داد؛ بدین معنا که اگر هر یک از این عوامل نبود، عمل نوشتن ممکن نمی شد، اما هر علتی، به ترتیب، علت بودن خود را از عامل بالاتر می گیرد. قلم می نویسد، اما حرکت آن ناشی از حرکت دست است. حرکت دست به نوبه خود محصول کار دستگاه عصبی است. این کار هم ناشی از اراده ای است که برآمده از نفس شماسست. این علت ها را «علل طولی» می گویند. در مثال پرورش گل، علت ها در عرض هم قرار داشتند (در یک ردیف و هر کدام مستقل از دیگری بودند)، اما در مثال نوشتن، علت ها در طول هم هستند (در یک ردیف و مستقل نیستند بلکه نسبت به هم در مرتبه های مختلف قرار دارند و علت مرتبه پایین، وابسته به علت مرتبه بالایی است). وجود اختیار و اراده در انسان ناشی از اراده الهی و خواست خداست. به عبارت دیگر، خداوند اراده کرده است که انسان موجودی مختار و دارای اراده باشد. در فعل اختیاری، تا زمانی که ما اراده کاری را نکرده ایم، آن کار انجام نمی گیرد؛ در عین حال، وجود ما، اراده ما و عملی که از ما سر می زند همگی وابسته به اراده خداوند است؛ یعنی اراده انسان در طول اراده خداست و با آن منافات ندارد.

بررسی

با اینکه قضای الهی و اختیار، هر دو، چه در موفقیت ها و چه در شکست های انسان نقش دارند، چرا برخی انسان ها می کوشند شکست های خود را به قضا و قدر الهی نسبت دهند؟

.....

.....

.....

.....

نمونه

پس از جنگ صفین و در راه بازگشت از جنگ، مردی از امام علی علیه السلام سؤال کرد، آیا رفتن به جنگ بنا بر قضا و قدر الهی بود؟

آن حضرت پاسخ داد: «آری، از هیچ تپه ای بالا نرفتید و در هیچ وادی سرازیر نگشتید، مگر

به قضا و قدر الهی.»

آن مرد پرسید: «پس رنج‌های ما در این سفر آیا به حساب خدا گذاشته خواهد شد و نباید انتظار پاداشی داشته باشیم؟» (این همان برداشت نادرست از قضا و قدر است که امروزه نیز گاه مشاهده می‌شود.)

امام علیه السلام، فرمود: «خداوند به شما سه اجر بزرگ عنایت فرموده، اجر رفتن به جنگ، زیرا با اراده خود رفتید؛ اجر حضور در جبهه، زیرا به اراده خویش در آنجا حضور داشتید؛ اجر بازگشت از نبرد، زیرا به اراده خود بازگشتید و در هیچ‌یک از این مراحل مجبور نبودید.»

سپس امام، به برداشت ناصحیحی که در ذهن آن مرد بود، اشاره کرد و فرمود: «شاید از اینکه گفتم رفتنتان بنا بر قضا و قدر الهی بود، گمان کردی قضا و قدر، جبری و حتمی بود؟ اگر اعمال مردم بر این گونه بود، پاداش و مجازات، بیهوده و باطل می‌شد.»

پاسخ به یک پرسش

ممکن است برای شما این سؤال پیش آید که «اگر خداوند از قبل، سرنوشت و آینده مرا می‌داند، پس دیگر تلاش و اراده من، چه نقشی در آینده ام دارد؟»

چنین برداشتی از علم الهی، ناشی از مقایسه کردن علم خدای متعال با علم انسان است و از لغزشگاه‌هایی است که قرآن کریم بیوسته در این باره هشدار می‌دهد.

کلید پاسخ به این سؤال در این نکته نهفته است که علم خداوند هم پایان و نتیجه امور و هم فرایند انجام حوادث را در بر می‌گیرد. در حالی که علم انسان‌ها چنین نیست. مثلاً یک کارشناس فوتبال که نتیجه یک مسابقه را پیش‌بینی می‌کند، یا معلمی که آینده یک دانش‌آموز را حدس می‌زند، هریک بر اساس اطلاعات محدودی که دارند، دست به این کار می‌زنند؛ اما آن معلم علم ندارد که این دانش‌آموز از لحظه بعد تا روز امتحان چه تصمیم‌هایی خواهد گرفت، آیا متحوّل خواهد شد یا به راه گذشته ادامه خواهد داد. در حالی که علم خداوند این گونه نیست. او همان‌طور که پایان فرایند را می‌بیند بر تمام اتفاقات و تصمیم‌گیری‌های طول فرایند هم شاهد و آگاه است. او می‌داند که مثلاً فردا آن دانش‌آموز به اختیار خود تصمیم می‌گیرد ساعات مطالعه خود را افزایش دهد، تصمیم می‌گیرد از میزان خواب خود کم کند و ده‌ها تصمیم اختیاری دیگر. همچنین می‌بیند که این تصمیم‌ها در پایان، منجر به قبولی وی خواهد شد. پس علم خداوند منحصر به نتیجه پایانی فرایند نیست، بلکه به سلسله تصمیم‌ها و عوامل دیگر مؤثر در آن فرایند نیز متعلق است. در حقیقت، علم خداوند، پیش‌بینی صرف درباره نتیجه نیست، بلکه خداوند با شناخت کامل و دقیقی که از مخلوقات خود دارد، می‌داند که این فرد با انتخاب خودش، چه مسیری را در پیش می‌گیرد.